

جنون نسبه بر نیاورد و در حسیب + هر قدر پرواز کردم جز بر پر نبود + طاف و منظر و افق خرابات اثر
 بر هم زد و در جهان یک نشئه مطلق می و ساغر نبود + آگهی گرداشت غیر از من کسی دیگر نشسته
 محرمی گرد بود من بودم کسی دیگر نبود + عالمی بودم محیط تخت و فوق پیش پس + غیر باقیم بر پیا
 جز سرم بر سر نبود + در عین این تماشای شخصی دیدم چون چراغ بر بالینم نشسته و تارک سرم
 با آئینه زانویش نقشش اقبال بسته فتیله دماغش است باین نور از گرمی آن زانوداشت و
 نقاش آن فطرت بلغمه بر قوش رموز و قافق می نگاشت چون وار سیدم جوهری
 عالم و آدم بود یعنی رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم **ع** آنکه امکان تا وجود
 و احدیت تا احد + صورت تمثال از آئینه زانوسه اوست + رونق این هفت محفل از
 چراغش بر قوی + جوش این نه بحر انضامی از جوسه اوست + از سواد ملک استی تا
 شبستان عدم + هر کجا مگرگان کشتائی سایه کیسوسه اوست + هر چه آید در خیال و آنچه باله
 در نظر + بیکلم جوش بهارستان رنگ و بوسه اوست + خواه مشرق و اشمار و خواه مغرب
 کن قیاس + هر طرف روسه نیاز آورده باشی روسه اوست + کشته کز و حدش خارج
 شماری باطلست + چار سوی شش جهت ننگانه کیسوسه اوست + موج از دریا و ریگ از
 دشت بیرون تا ز نیست + هر دو عالم در کنارش محو جبت وجوده اوست + زهستان از
 سراسر هر چه خواهی میدد + گرمی دل و نفس گم کرده در کوسه اوست + از من بیدل
 چه مکان دشت نم از غیب + شد یقینم کاین اشارت از خم ابروسه اوست + چشم و اکروم
 آنا یاس اوب محوسی جو اس و قوام گماشت که هیچ جراتی بهر از قرب زانوسه مبارکش
 نتوانستم بروشت هر چند از حیا و زود فرور فتم محبوبان کنار رحمت میگردیدم و هر قدر از
 انفعال آب میشدم در دامن همان محیط ترحم میچکیدم در هر تن مو چشمی و اشتم حیرت ننگا
 سر پرده سرور و در هر عضو آئینه چیده بودم حیرت کین زانوسه حضور بفرصت شماری
 نال سلسله رشته بر ساز سجودی بست و نشئه تیز بسکابی شعوری مطلق پیوست پس از
 ساخته تا بداد زمان افاقست سر از عالم دیگر بذر آورد و جهان دیگر در پرده مثال
 مشا به کردم مقاصد چشم تخم آب داده که بال افشاری همت ملکوت و رتلاشش حصول
 سایه دیوارش چین بنجا که فرسودگی میمالید و سعی فطرت بشری در ادراک غبار
 استانش بچندین غممش انجاسه بالید تجلی فرزن ایوانه بساط نظر برداخت

که لطافت اطلس فلکی در مشاهده صفا سے آن تار و پود لغزش سے یافت و لغات
 پرده جلالتش شعاع آفتاب جز راه دیده خفاشش نمی شکافت شیر سے با محاببت
 در آن ایوان مستقبل قبله نشسته و جمیع جهات تعین احرام نگاه غیرت پناہش است
 سرخس اسرار یقین گوشش تا بلایان آہنگ کشود و تلہم روز تحقیق آئینہ آگاہی باین
 صیقل زدود کہ جناب ولایت تاب علی مرتضیٰ است متکلن بسا کبریا کلمہ آنکہ توان یافت
 و زوات جلال آئینہ اش چون کمالات بی کسی را مجال دم زدن + آنکہ در جلالت
 نشاء تنزیہ ذات + نورا و بالورا حمد خسته در یکا پیرین + پر نور سر اسراریم روشن میباشد
 که ولایت تابنوت محرمت باد شدن فرق موج و آب میخوابد مژده و اگر دنی + بی نقاب
 افتاد اینجا صورت سرو عین + غنچه آغوشش کشوده آئینہ گلزنگ بست + اوتامی این چشم
 او شکفتن این چین + او بطون و این ظهور حسن این طوفان ناز + او جلال و این مجال
 او خلوت و این انجمن + این دو مضمون کرده گل از در سگاہ گامت و نون + فارغ از
 و ہم دوری چون لفظ و معنی از سخن + با عبارات تکلمت چند پرواز و ہوس + با علی لکن
 در علم و فن آتش فلک + اینقدر از فطرت ناقص کمال کسبیت + سید کرم جز عاجزی نکشود
 راه فکرمین + گردون و از خم ہزار معبد تسلیم یک کافہ چین در یوزہ کما دم تا سجده از
 دور بان آستان جلال آشیان بجا آوردم آنا سبب حضورش بند بندم بگذر از ہر
 اینا شستہ بود و گردہ در بناسے استقامت جز کرد از ہم فور بخین نگذاشته نہ طاقت با شین
 کہ اگر برگردم بیرون آن بارگاہ شمش جہت مسدود میدیدم نہ یار سے پیش رفتن کہ بی چو
 قبولش دستگاہ اقبال مفقود می اندیشیدم **ریا** **سبح** تا مالہ کینہ بسیارم آہنگ نبود
 جز قافیہ دم زویم تنگ نبود + تا پیش روم ادب سر را ہم داشت نہ تا برگردم آنقدر
 تنگ نبود + ناگاہ صلائے کرم در رختی بر رویم کشود و بزبان فصاحت بیان نوازش
 این خطابم فرمود کہ نزدیک تر آنا زیارت این جناب مقدس عبارت تو ہم از آئینہ تجسلی
 بر واری و بوسیدہ این اقربالی اتقانی و امن جمعیت دوام از دست گذاری جدیت
 آن مشابہ ہوسے در من نگذشت تا با ادب امتیاز عیب و عیب تو ہم پروا نداشت
 کشش آن رحمت چندان متالم رواند شست کہ رتبه خاک آید پھر و اتوا ہم شناخت
 بی بسیار قدم از سر زد و انیدم و خود را بسایہ شفقت پیرایہ شش زینانیدم فصل کتای لایس

بدولت اتحاد سے موصو لم گردانید کہ پہلو کر استم از مقارنت پہلو سے پیش فاصدہ دوسے
در یافت و معانقہ التفات کہ بوبیتش عنو عنو م از پیکر رفت فرق جدالی تشگافت چون
طفلی کہ در کنار بدیشش جبتش مبارکبا دامن رسانند یا بحر و سحر کہ از آن خوشش ہمیشش
براحت آباد تسکین نشانند نرمی ازان پہلو احساس کردم کہ اگر تا قیامت آب گرم از
عقدہ شرم لطفش بر آمدن طربہا سے عرق بایدم شمر و گرمی ازان مساس معانقہ نمودم کہ
ہر چند در چشمہ آفتاب غوطہ زخم مقابل تاب ہر شش جزا لفعال افسردگی پیش تو انم برد
و ہر گاہ تخیل آن ملائمت می پردازم سر مودر خود نمی یا ہم کہ تا فلک گردان بالیدن
نیفر از دو ہر وقت بتصور آن مکرمت او امیر سم ذرہ از اجزائے خود سے بینم کہ بیستہ
دستگاہ عرش بتازد در باغی طرح رسا قابل غور گرم است + تا محرم کار فطری و
طور گرم است + ہشت خاتم چین و ہشت امروز + از سببہا پیرس و ور گرم است
در حالتی کہ سراپا سے خود را محو آن اخلاق مشاہدہ کردم و بر شجاعت او ہام دوسے در
خیرت بر آوردم زبان سوال جرات آہنگ عرض مدعا گردید و لب حیرت نوا آئینہ اطہا
مطلب بصیقل رسانید کہ اشب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواب دیدم و
فرق نیاز بزا نوسے ربوبیت پناہش مالیدہ لیکن اندیشہ تعبیرش تشنگی در بنای قصد
سے اندازد و ہجرت این رویا بہ برق ہزار رنگ ندا تم میگرد از د یعنی انوار آفتاب ازل
بدین ویرانہ تافت و سایہ تیرہ روز من بچیان زمینگیر لگون فطرتی ماند و بان گرمیہای
آن خوش ز جنت سجی طینت پہلو سے افسردگی بزرگرواند باین صورت گرم گریستن دارد و بان محو
دیدم بدیدہ نم سے آرد ز فراتہ قانون اسرار تہیہ سرور جاویدم نمود و فرمود تعبیر خواب
اینست کہ حقیقت محمدیہ ہمہ وقت سایہ افکن احوال تست با آنکہ عفت چمت نہ کہ
و باطن نبوت یہ چگاہ دامن تربیت از سر بر نیگیہر و ہر چند آداب ظاہر از تو سجا
بجود استماع اہتزاز پیکریم خروش قیامت بخت و شیرازہ حواس تو انم بچکنہ
سلسلہ ربط گسیخت سواد آگاہی کہ موقوف زمان خواب بود ورق روشنی بر گرداند و
معنی تعبیر یک درس سعادت یک عالم بیداری داشت مضمونستہ خیال نماند
نمید انم چہ خوانند زمین داستان خیال انشا کہ تا مرقان کشودم ششم آن اوراق اجزائے
چہ عالم بود یازب کز سواد وسعت آبادش + بچشم ذرہ دیدم سر مکش اجزائے صحرا +

قلم کا اینجا دقیق افتاد نصب کنج تحقیقش + خط پیشانی شبیم نوشت امواج دریا را + همین عالم
 میا داشت از سامان استغنا + تماشا یک بر در می نشاند چشم مینارا + تخریب سبک صدقیل
 آینه رازم + بگردم فرق از بجم جوهر پنهان و پیدارا + کرمی گوید لطافت رنگ صورت
 بر نیند آرد + عیا کا اینجا عیان یعنی پریراوان مینارا + اگر قرقرگان بجه بندی نگردی زمین فضا
 مخافل + کشاد چشم در آنخوش دارد تنگی جارا + عروسعی بیداری از غفلت برستنی آید +
 نگرود خواب اگر آینه دارد آگهی مارا + شکست بال طاقت بار پرواز سے و گرد آرد
 صغیرے میزند عجز از ظنین پشت عنقار + بنووم قابل آن جلوہ آما فضل بکتائی + باین رنگ
 آب داد آینه او بام فرسارا + مگر بر غافلست از شوخی گلزار بیکرنگی + مگر در خواب بیند

حاشیہ

باید ما این تماشا را + آینه پرواز آنجن حیرت
 که از جوهر تاملی است که با پریراوان شیشه خانه راز این قدر لبامان چه تمثال میجو شم
 و شمع افروز بسنگامه خموشی شکست ساز تخیلی که ماسرمه نوایان برده اسرار بقوت
 کدام مضراب میخوشم بر رخ و تاب رشته نفسیکه با مدتنگ و تاز سعی تسلسل در تمهید یک
 گره تامل عاری است جز تقاش کارگاه هواسے باقم و با اضطراب تهیه زبانی که بزار رنگ
 ترود جانگنی از عمدہ کشاد لب بر آمدن ندارد و غیر از لقب و فینہ او بام چه پیشکا قوم از
 از مطلب هر چه رقم کرده ام عرق شرم بمطلبی سرمایه داداوست و از مقاصد اینجا قلم
 آورده ام که درت انفعال بمقصدی آینه دار سواد او غریب ترین سانحه که کشفش
 ساغر آگهی بجنون میزند و مطالعہ تحقیقش نسجه در آب سے افگند فطرت تارسانی خود را
 مولف این اجزا تصور نمودنت و معامے این طاقت بنام سخن نظام نمود کشتون
 اینجا صورت آینه تحقیق جوهر ناشناسانی است و تمثال معنی یقین آثار معدومی ناسدا

مطلب

گفتگو با دارم اما جو تقریر خودم + با همه ایجاد خط حیران تخریر خودم + از صریح
 افسوس بگو شکم خوانده اند + چون رقم سر بر بنط آواز ز بخر خودم + آیه مو عوم عالم بر نیند
 وضوح + تانفس دارم نفس پر از نفسیر خودم + چون بخر بردار شوخه از شکسته داده اند
 رنگ تا بر میزنم نفتاش تصویر خودم + نفی خویشم عرض اشبات نست گرو اسپریمی + چون
 نفس گرو در میدنهای سخن خودم + در عدم افسوس هستی میزنم بالی هوس + آسمان
 پرکار آهنگ زمینگیر خودم + تا قیامت شغل او بام ندارد و اقلع + خواب بهامی بی نوم سریم

تعبیر خودم + اگر شعور صغیر هوش پر دوز نقوشش این تحریر با معنی احساس جلوه میدهد که مضامین
 بریده پاسه عقول ممکن نیست بیرون جاوه تقریرش قدم گذارد و اگر گاهی معلوم ادراک
 باشد بیان این تقریرها صورت و قوئی می نماید که مضمون نسخ نفوس از خط تحریر آن امکان سزایی
 آوردن ندارد و ایشاد کلمات هدایت آیتش از دبستان اسرار نبوت فهمیدن است
 و تعلیم و رواست قدرت علامتیش از در سگاه رموز ولایت اندیشیدن بیدلان را
 با نخبان حضور حق گرمی صحتی است که دخل اندیشه پاسه باطل در شبستان جلالش جز خراج غلوه
 عدم یعنی افروز و تجودان را بر عرصه شهود مطلق شوخی خراسه که جولان خیالات مقید در
 فضائے کبریا ایشاد غیر از خیار سرخاک و زویدن نمی اندوزد از نو با آنچه شنیده ام غریب
 سازگی ساز بی زیر و بم بود و از نقوشش هر چه دیدم عجائب نگار سے فطرت بی لوج و حاتم
 اگر جرات این سبزه زبان جاوه تقریر سے پیوسته نفس تا صدائی کشید و سلسله
 حرکت لب نرسید و اگر طاقت این بدست و پاسبی تحریر سے پرواخت خطرات از
 نقطه سر آوردن موسی جوهر از خمیر بیضیه فولاد کشیدن داشت و نقطه را بیرون شوق
 قدم گذاشتن خون از رگ خار با بد چکانیدن محیط یکتائی را در طوفان کده نار بتیابی بوی
 و ساز بی سازی را در برده استغنائی استیاری خروشی حبیب قطره نمیتوان شکافت که در
 ملاحظه این جوش آئینه جنون نه پر دوز و ظنین پشته نمیتوان یافت که از سحر طراز سے
 این خرابش طرح قیامتی زیند از ~~قطعه~~ یک گام در خمیر حلام قطع نگر و دیدن که زیاد
 بگابش بفرنگی نرسیدم + چند آنکه ز خود میر و م آن جلوه پیش است + رنگی نشاکت که
 برنگی نرسیدم + تضحیح اوقات حضور در پرده صریقلم تشعور قطعی نیست خامه و اتریا کجا
 تحریر باید فرسود و نقد سرمایه حال در صورت آرایش آتیل و قال فریادی است چون
 سخن تا چند با ویه پیاسه تقریر باید بود عنان نفس از تگ و تاز میان کشیدن و قار رتبه
 تقریر است و زبان قلم از حرف داد پاک کردن صفا سے جوهر تحریر ~~قطعه~~
 بیدل از خجالت نوایان بساط بر اتم + با و عظام ما و من بر منبر خم در سر مه زار + رشته سار
 بقانون تحریر بسته ام + در نحو شی ناگزیرم در فغان به اشتیاق + گزشتن گرم نفس بر من بند
 بنیاد من + در حرکت ایم و بد لبها سے خاموشم فشار + چون قلم در وادی عبرت ری می کند
 سرنگونی بار گردن سجده پیشانی سوار + هر قدر از چهره طاقت کسوف گل میکند + فطرت



تا نقص بودم فقط میگردد و دو چهار + خامه راسته گون شرمندۀ ز کرد + سجده انجامی کشد
 خطی با لغز آشکار + آسمان بالیدم و آفاق گل کرده بودیم + گاه نوم بود و گاه نشوئی گاه ناز
 عالمی گل کرده اما در نظر گاه یقین + داغ مومومی زلفت از طینت بی شک و غار + گر عدم
 گویم عدم مستغنی است از ما و من + وزر هستی دم زخم کوساز و برگ اعتبار + قبول هستی
 و انگاه مرود عدم + این حساب منقول از کجا گیرم شمار + بیچس چون من اسپر و هم آن مابا
 تا نفس بر میزند با نجلت افتاد دست کار + بی پرو بانی جنون پرواز غنقا ممتی است + انا کریم
 این بیخ بیخ را معذور دار + تاریخ محمد الله زخم چار عنصر + فرح پیش آمد و غم بر قفا
 خست + بسیر آبنگی قافون اسرار + ز س از جمل سامان نوارفت + بهار و سته بدنگ
 و پوشد + که اندوه خزان از باغ مارفت + دمی کاندیشیه تحقیق پرواز + بفکر سال این تخریب
 رفت + دو تاریخ از حساب آور دیرون + که دخل شبهه خون گشت و خطارفت - نخست
 افسونی از اعجاز پرواز گشت + که از افراد سر عنصر فنارفت + دوم در اجتماع چار عنصر
 سده نخست بود چون رنگ از صفارفت ۱۰۰

حامله لطیف پینه خاره حرا شاعر عظیم الهیال سخنران خیال کشاکش کلامی موهو و انوارین هم سوسو

طاهر خیال لاج حد زردان نیشل نور پر خسته و خواص دیده بر جریعت سقیم هم نفس خسته زخم بودگی بر کربان عیان نیاسانی
 بزندان قلم خط بر می کشد بر نامه و وات لب میزد و در ایشیه خامه خسته کاغذ شویبال فشانی بسمل از نکت حرف ردن تار پشته
 دل گویانی نفس دسینه زرد نیست تک پویا بدین کشیدن همانا طار موم در هوای شهباز ز کشتاید کتان این مابتهاب معرکه گیری تار
 اما بعد ز یادان سخن عجب هم محمد انوار حسین سه سینه متخلص سلیم هم از در جاکت من می بر وارد و حکم شوق بی پرواز انقطلی چند
 میکار و که درین باج شاع مطابق شهر ذی الجوشه الهی جری کلیات فیض کلمات و خیره معنی بخندینه خیالات که در معرفت شراز هم چه نام گفتن بجا
 دور توصیف نظم گوته هوار سن سفتن و از تصنیف شاعر جادوزبان تار سخنان لوح طلسمر خانه آب گل نیز اعلی القاصد و بر یک مقام کمند و در
 فیض منبع دین خیر
 و کشور مالک مطیع او ده اجبار با تمام بلوغ و قدیم ان کار بر از ان نشانه خرد و روان سبحان و گاه غار مطیع بر و مالیه مطیع گل خردید

قطعه تاریخ طبع

لیات نیز ایدل گرفت چون بدست طبع ان حیات گفته شد تاریخ آن بی وی حمید طبع شادان شد طبع کلیات



از کتاب بیخه حیدری حیدرآباد سن ۱۳۳۵م کتب کتبخانه